

خوانشی نو از قرآن با گذار از تفاسیر سنتی

مروری بر کتاب «قرآن: از تفسیر سنتی به تحلیل گفتمان دینی»

اثر محمد ارکون

محمد شهریاری مقدم

محمد ارکون (۱۹۲۸-۲۰۱۰) اسلام‌پژوه و متفکر برجسته الجزایری است. زبان مادری‌اش امازیگی بود، اما عربی و فرانسوی را در مدرسه آموخت و در نوجوانی حافظ کل قرآن شد. بعد از تحصیل در رشته زبان و ادبیات عرب در دانشگاه الجزایر به فرانسه رفت و در ۱۹۶۹ در همان رشته با درجه دکتری از دانشگاه سوربن فارغ‌التحصیل شد. به‌علاوه، در این مدت در درس‌های مختلف مردم‌شناسی، فلسفه و جامعه‌شناسی نیز حاضر می‌شد. از آن پس تا پایان عمر به تدریس مطالعات اسلام در دانشگاه‌های مختلف اروپا و امریکا پرداخت. اغلب آثارش را به زبان فرانسه نوشته است و تعدادی از آن‌ها به عربی و فارسی ترجمه شده‌اند. از جمله آثار برجسته ارکون که به فارسی ترجمه شده‌اند می‌توان به «تاریخ‌مندی اندیشه اسلامی» (۱۳۹۲) و «انسان‌گرایی در تفکر اسلامی» (۱۳۹۵) اشاره کرد. این گزارش بر مبنای نسخه عربی کتاب «قرآن: از تفسیر سنتی به تحلیل گفتمان دینی» (۲۰۰۱) چاپ انتشارات دارالطلیعه بیروت نوشته شده است. مترجم این اثر، هاشم صالح، اندیشمند سوری است که تعدادی از کتاب‌های ارکون را به عربی برگردانده و با زبان و اندیشه او آشنایی کامل دارد. به همین دلیل با افزودن توضیحاتی درباره برخی اصطلاحات و کلمات ابداعی ارکون کوشیده به فهم بهتر متن کمک کند.



کتاب شامل یک مقدمه و چهار فصل به ترتیب با این عناوین است: «جایگاه معرفت‌شناختی و کارکرد هنجارین وحی: مطالعه موردی قرآن»، «موضع مشرکان در برابر پدیده وحی»، «خوانشی از سوره فاتحه»، و «خوانشی از سوره کهف». ارکون خود در آغاز مقدمه‌اش بر این نسخه عربی، در توضیح محتوای کتاب، می‌نویسد که از اوایل دهه ۱۹۷۰ استفاده از مسئله‌ها و روش‌های دو دانش زبان‌شناسی و نشانه‌شناسی را برای تحلیل گفتمان قرآن آغاز کرده و پس از انتشار مقدمه‌ای بر ترجمه قرآن کازیمیرسکی در ۱۹۷۰ با عنوان «چگونه قرآن را بخوانیم؟» (کیف نقرأ القرآن؟)، مجموعه پژوهش‌هایش طی حدود دوازده سال را در قالب کتابی با عنوان «خوانش‌هایی در قرآن» (قراءات فی القرآن) در ۱۹۸۲ به زبان فرانسه به چاپ رسانده است؛ او می‌گوید فصل‌های دوم تا چهارم کتاب حاضر از این کتاب پیشین‌اش گرفته شده‌اند و فقط فصل اول به آن‌ها افزوده شده است.

محمد ارکون، مانند دیگر متفکران اصلاح‌گرا، ناقد سنت اسلامی و سازوکارهای فهم متن قرآن است که مفسران کلاسیک در جهان اسلام به‌کار گرفته‌اند. او تلاش‌های این مفسران را، حتی تا دوران معاصر، متعلق به فضای معرفت‌شناسی قرون وسطایی می‌داند و معتقد است که برای ارتقای این سازوکارها باید از دانش‌های جدید استفاده کرد. البته در میان همین روش‌ها هم دست به‌گزینش می‌زند. مثلاً در جای‌جای کتاب خواستار استفاده از روش‌های انسان‌شناسانه و توجه ویژه به این دانش است. از سوی دیگر، به تحلیل فیلولوژیک اشاره می‌کند و به‌رغم آنکه این تحلیل را برای درک معنای متن کافی نمی‌داند اما از اینکه حتی این نوع خوانش هم در میان مسلمانان وجود ندارد انتقاد می‌کند. ارکون معتقد است این روش نتایج و اطلاعات مفید و مغتنمی به خواننده می‌دهد که با روش‌های دیگر نمی‌توان به آن‌ها دست یافت و در نتیجه فضایی را باز کرده که برای راست‌کیشی اسلامی مجهول بوده است.

ارکون به سبب نگاه پُست‌مدرنش، علاوه بر سنت، مدرنیته را هم به چالش می‌کشد و برخی از روش‌ها و سازوکارهای خاورشناسان را نیز نقد می‌کند. از نظر او، متن قرآن دارای لایه‌های مختلف معنایی است و به همین دلیل، رویکردهای ساخت‌گرایانه محض یا تفسیرهایی را که بر جنبه تک‌معنایی متن قرآن تأکید می‌کنند، نمی‌پذیرد.



در مقدمه کتاب، ارکون بر این نکته تأکید دارد که خواننده یا خوانش‌گر امروزی قرآن باید میان تأویل و تفسیر محصور در چهارچوب معرفت‌شناختی عقیدتی از یک سو و «تحلیل گفتمان دینی» از دیگر سو تمایز بگذارد. منظور از تحلیل گفتمان دینی نه عرضه معانی صحیح و رد تفاسیر سنتی، بلکه توضیح ویژگی‌های زبانی و ابزارهای بیان و تبلیغ و مقاصد معنوی آن چیزی است که ارکون «گفتار پیامبرانه» می‌خواند. گفتار پیامبرانه، در تعریف او، چیزی نیست جز متونی که در عهد قدیم و جدید و قرآن آمده‌اند، اما منظور او ساختار زبان‌شناختی و نشانه‌شناختی این متون است نه تعریف‌ها و ویژگی‌های اعتقادی آن‌ها، و یادآور می‌شود که تحلیل زبان‌شناختی و نشانه‌شناختی از منظر روشی و معرفتی بر هر نوع تأویل و تحلیل اعتقادی مقدم‌اند. ارکون این نکته را نیز می‌افزاید که تحلیل گفتمان دینی برای دستیابی به مفهوم‌ها و روش‌های ایجاد عقیده‌ها و معناها در ادیان طبعاً پرسش‌هایی را در حوزه انسان‌شناسی دینی و فرهنگی و اجتماعی همراه خود می‌آورد.

در نتیجه، ارکون در مقدمه کتاب بر ضرورت آشنایی با دانش «انسان‌شناسی» (انترپولوژی) تأکید بسیار دارد و این دانش را موجب خروج عقل از «حصار بسته جزم‌اندیشی» و ورود به ساحت اندیشه درباره مصالح و منافع همه انسان‌ها در هر زمان و مکان می‌داند. او می‌گوید اندیشمندان و محققان مسلمان طی سده‌های متمادی ادیان و مکاتب اعتقادی مختلف را بررسی کردند و نتایج آن را در کتاب‌های ملل و نحل آوردند، اما نتوانستند از نظریه کلامی قائل به وجود «دین حق» رها شوند. آنان همواره نگاهی جزم‌اندیشانه و فرقه‌گرایانه داشتند و ادیان و مذاهب گمراه را معرفی می‌کردند؛ هر فرقه‌ای خود را دین حق و فرقه ناجیه می‌دانست و دیگران را گمراه و محکوم به عذاب. این ذهنیت در یهودیت و مسیحیت و اسلام شایع بوده و از گذشته تا حال به درگیری و جنگ‌های متمادی بین گروه‌ها و فرقه‌ها مهر تأیید زده و می‌زند. ارکون همچنین توجه می‌دهد که عقل دوره روشنگری و عقل مدرن - که به دوری از تعصب دینی و فرقه‌ای و جزم‌اندیشی و منافع ملت دعوت می‌کند - و در یک کلام مدرنیته هم نتوانست در زدودن ذهنیت تحریم و تکفیر و جنگ‌های دینی و ترویج انسان‌گرایی موفق شود. ارکون راز عدم موفقیت عقل مدرن را در این می‌داند که خود را با آموزه‌های دانش انسان‌شناسی گره نزد



و از قرن نوزدهم به بعد خود را در غرب محصور کرد و برای شناخت غیرغربیان تعبیر «قوم‌نگاری» (اتنوگرافی) را به کار گرفت.

فصل اول کتاب، که به معرفت‌شناسی و کارکرد پدیدهٔ وحی اختصاص دارد، با ذکر آیهٔ مشهور قرآن (شوری: ۵۱) دربارهٔ انواع ارتباط کلامی خدا و بشر و همچنین با نقل عبارتی از کلود لوی استروس (د. ۲۰۰۹)، انسان‌شناس فرانسوی، آغاز می‌شود با این مضمون که اسطوره قصری ایدئولوژیک است که از سنگ‌ریزه‌ها و خرابه‌های یک گفتمان اجتماعی کهن ساخته می‌شود. او این فصل را با اشاره به نزاع بین مسلمانان بر سر ماهیت پدیدهٔ وحی و ماجرای خلق قرآن و دیدگاه امیدوارکنندهٔ معتزله آغاز می‌کند، اما توضیح می‌دهد که پس از مدتی دیدگاه معتزله به محاق رفت و نظریهٔ سنی قدم قرآن غالب شد و این غلبه تا امروز ادامه یافته است، چنان‌که هیچ متفکر مسلمانی حتی با گذشت هزار سال از این رخداد هنوز جرأت طرح دوبارهٔ این موضوع و مخالفت با این تصمیم سیاسی را ندارد.

ارکون معتقد است مفهوم وحی در جوامع اسلامی از قرن پنجم هجری تا به امروز در دایرهٔ مفاهیمی قرار گرفته که اندیشیدن دربارهٔ آنها غیرممکن است (المستحیل التفکیر فیه). او برای اثبات این مدعا از سه کتاب یاد کرده و با نگاهی انتقادی رویکرد آنها به مقولهٔ وحی را بررسی کرده است: مقدمهٔ «البیان فی تفسیر القرآن» از ابوالقاسم خوئی؛ «الکتاب و القرآن: قراءة معاصرة» از محمد شحرور؛ و «القرآن و التشریح: قراءة جدیدة فی آیات الاحکام» از قاسم بلعید. ارکون پس از نشان دادن ضعف‌ها و کاستی‌های این سه کتاب و دیگر کتاب‌های مشابه، به معرفی رویکرد خود به وحی می‌پردازد و تحلیل خود را بر وحی اسلامی و قرآن متمرکز می‌کند، اگرچه مدعی است تحلیل او از پدیدهٔ وحی نه فقط برای اندیشهٔ اسلامی بلکه برای ادیان یهودیت و مسیحیت نیز جدید است و برای اروپاییان و جهان غرب نیز به کار خواهد آمد. ارکون بخش مهمی از این فصل را به آنچه «تحلیل پدیدارشناسانه» از وحی می‌خواند اختصاص داده و در ادامه سورهٔ علق را به‌عنوان نمونه‌ای از این نوع تحلیل پیش کشیده و در خلال آن از یک‌سو تلاش‌های مفسران سنتی و از سوی دیگر پژوهش‌های محققان غربی و خاورشناسان را به نقد کشیده است.



پژوهش ارکون در فصل نخست، که طولانی‌ترین و دیرپاب‌ترین جستار این کتاب را تشکیل می‌دهد، با طرح عناوینی همچون «وحی، تاریخ، حقیقت» و «خشونت، قدسی‌سازی، حقیقت» ادامه می‌یابد و نویسنده در ذیل این عنوان‌ها با به‌کارگیری دانش‌هایی چون زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی و انسان‌شناسی می‌کوشد گفتمان قرآنی را در پیوند با معرفت‌شناسی و کارکرد وحی تحلیل کند. در بخش پایانی این فصل، او به تبیین مفهوم «جوامع کتاب مقدس/ کتاب عادی»، که در برابر مفهوم قرآنی «اهل کتاب» ساخته و پیشنهاد کرده است، می‌پردازد. در فصل دوم، ارکون در پی نشان دادن این نکته است که پژوهش درباره‌ی موضع مشرکان در برابر پدیده‌ی وحی در ایجاد اندیشه‌ای نو و معنایی جدید درباره‌ی دین نقش مهمی دارد. او معتقد است اگر بخواهیم همه‌ی جنبه‌های تاریخی این مسئله را در نظر بگیریم، ناگزیر باید با رویکردی انسان‌شناسانه به منشأ و کارکرد زبان دین پردازیم. ارکون در این مقاله شواهد قرآنی حاوی گفت‌وگوها و جدل‌ها میان پیامبر و مشرکان مکه را فهرست کرده و بر مبنای زبان‌شناسی تاریخی و نشانه‌شناسی اجتماعی آن‌ها را به‌دقت تحلیل کرده است. در ادامه و بر اساس این تحلیل انتقادی، او نتیجه می‌گیرد که برای خوانش قرآن روش‌های امروزی دیگر پاسخ‌گو نیستند و باید طرحی نو در انداخت.

از نگاه ارکون، برای تحقق این طرح نو و بازخوانی قرآن در عصر جدید توجه و تعمق در چند موضوع ضروری است. نخست، تعریف و تعیین نظام زبانی قرآن بین سال‌های ۵۵۰ تا ۶۳۲ میلادی، یعنی زبان معاصر با دوره‌ی نزول قرآن، که لازمه‌ی آن مطالعه‌ی انتقادی اسناد باقی‌مانده از آن دوره‌ی زمانی است؛ دوم، شناخت اسطوره‌ها، مناسک و ادیان خاورمیانه‌ی باستان، که مستلزم فاصله‌گرفتن از روش‌های خشک آکادمیک و شرق‌شناسانه و در عوض پژوهش در اسلوب‌های قرآن برای ساخت بنای ایدئولوژی جدید خود در برابر نظام‌های ایدئولوژی سابق است؛ و سوم، توجه و تمرکز بر مفهوم «جامعه‌ی کتاب مقدس»، که مفهومی گسترده‌تر و پیچیده‌تر از مفهوم قرآنی «اهل کتاب» است، زیرا همه‌ی عناصر مشترک تشکیل‌دهنده‌ی جامعه‌های یهودی، مسیحی و اسلامی را در بر می‌گیرد.

نویسنده در فصل سوم، که به بررسی سوره‌ی حمد یا فاتحه اختصاص دارد، با به‌کارگیری رویکرد زبان‌شناختی، نشانه‌شناختی و معناشناختی می‌کوشد نتایجی تازه در خوانش نخستین



سوره قرآن به دست آورد. او این خوانش را پروتکل زبان‌شناختی-نقدی می‌نامد و آن را در برابر پروتکل خوانش آیینی-مناسکی قرار می‌دهد. ارکون پس از تحلیل ضمائر و افعال سوره حمد و واژگان اصلی این سوره، حوزه معنایی این واژگان را در دو مرحله بررسی می‌کند: نخست، ارتباط این واژگان با ساخت‌های ریشه‌شناختی قاموس عربی؛ دوم، ارزیابی تحولات معنایی آن‌ها درون نظام واژگانی به‌کاررفته در قرآن. ارکون از این تحلیل معنایی نتیجه می‌گیرد که میان قرآن و دیگر متون رایج عربی آن روزگار هم تفاوت وجود دارد و هم شباهت؛ یعنی واژگانی یافت می‌شوند که در حجاز رایج بوده و قرآن آن‌ها را به‌کار گرفته ولی معنایی تازه به این واژگان داده که با نگرش دینی تناسب و سازگاری دارد. ارکون در پایان خوانش زبان‌شناختی از سوره حمد به این نتیجه می‌رسد که این سوره دارای ریتم، نظم، اوج و فرود، آوا و تراکم در بیان است. به گفته او، ما می‌دانیم که تفسیر سنتی به هر یک از این واحدهای آوایی و تکرارها ارزش نمادین می‌دهد و بنابراین، تحلیل نظم و ریتمیک این نشانه‌ها یا واژگان باید با بررسی نمادین همراه باشد.

در فصل چهارم، ارکون برای سخن‌گفتن از داستان‌های قرآن سوره کهف را بررسی می‌کند؛ سوره‌ای که در آن چند داستان ویژه و متمایز وجود دارند. او در ابتدای این بخش به دو آیه اشاره می‌کند: نخست آیه «و چون قرآن بخوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند پرده‌ای پوشیده قرار می‌دهیم» (اسراء: ۴۵)؛ و دیگری آیه «و چون قرآن خوانده شود، گوش بدان فرا دارید و خاموش مانید، امید که بر شما رحمت آید» (اعراف: ۲۰۴). سپس نقل‌قولی از امیل بنونیس (د. ۱۹۷۶)، زبان‌شناس و خاورشناس فرانسوی، می‌آورد که می‌گوید زبان اساساً یعنی تصنیف و تقسیم همه چیز به انواع و اصناف گوناگون؛ و زبان است که همه چیز را خلق می‌کند و روابط میان اشیا را به‌وجود می‌آورد. دومین نقل‌قول او از ویلارد کوآین (د. ۲۰۰۰)، فیلسوف علم آمریکایی، است که می‌گوید کار علمی بدین معنا نیست که مطالب و حقایق کورکورانه روی هم انباشته شوند. علم در ذات خود گزینشی و در پی حقایقی است که اهمیت بیشتری دارند، یا به‌سبب ارزش جاودانه‌شان یا به‌سبب ابزاری که به دست ما می‌دهند تا از طریق آن با جهان مواجه شویم.



ارکون توضیح می‌دهد که این چهار نقل قول معنای روش او را به دقت نشان می‌دهند و می‌توانند تعیین‌کننده اصول و مبانی معرفت‌شناختی ضروری برای به بار نشستن پژوهش او باشند: آیه اول از قرائت قرآن به عنوان حجاب و فاصله‌ای میان پیامبر با آنانی که به او ایمان نیاورده‌اند یاد می‌کند. آیه دوم به این نکته بسیار مهم اشاره می‌کند که قرآن اساساً نه متن مکتوب بلکه پدیده‌ای تلاوت‌کردنی است و باید با توجه تمام به آن گوش سپرد و در برابرش سکوت کرد. این نتیجه‌گیری برای او محدود به مناسک دینی قرائت قرآن نیست، بلکه توضیح می‌دهد که شفاهی بودن قرآن از مبانی تحلیلی اوست.

ارکون برای بررسی و نقد رویکرد تفسیر قدما از سوره کُهِف، از میان تفاسیر سنتی قرآن، دو تفسیر طبری و فخررازی را برمی‌گزیند و جایگاه این دو تفسیر را نزد مسلمانان و اسلام‌پژوهان غربی روشن می‌کند. او پس از نقد برخی تفاسیر سنتی از سوره کُهِف، امکان گشایش راهی را بررسی می‌کند که خودمان را در مقابل خوانش تکثرگرایانه قرار دهیم. ارکون روشی برای خواندن سوره کُهِف به شکل خاص و قرآن به شکل عام پیشنهاد می‌دهد. او معتقد است کمتر پیش می‌آید که یک سوره قرآن واحدی یکپارچه و منسجم باشد، زیرا اغلب مجموعه‌ای از آیات کنار هم قرار می‌گیرند که کم‌وبیش از وجوه متعددی همچون تاریخ، شرایط خطاب و حتی مضمون با یکدیگر متفاوت‌اند، اما اینها به معنای نبود یک فکر مرکزی در هر سوره نیست؛ حتی در سوره‌ای چون بقره که بسیار طولانی است. نویسنده در این فصل به تعبیر «حافظه جمعی» بسیار توجه نشان می‌دهد و معتقد است داستان‌های سوره کُهِف کاملاً جدید نیستند و پیش از آنکه در قرآن بیایند، در حافظه جمعی مردم خاورمیانه وجود داشته‌اند.

در نهایت می‌توان گفت ارکون در این کتاب بر لزوم استفاده از ابزارهای جدید برای مطالعه و خوانش قرآن تأکید دارد. او از خوانش تکثرگرایانه دفاع می‌کند و منتقد حصر برداشت از دین است. این خوانش جدید نباید دنباله‌رو تفاسیر و روش‌های فهم سنتی از متن باشد اما در عین حال نباید تنها به یک روش خاص محصور شود. او در نقد تفاسیر سنتی هم از دلایل روش‌شناسانه و هم از نظریه‌های فلسفه علم و انسان‌شناسی استفاده می‌کند و می‌کوشد خواننده را قانع کند که به‌کارگیری این ابزارهای نوین افق‌های جدیدی را به روی پژوهش‌های قرآنی باز خواهد کرد. ارکون از روشی در خوانش قرآن دفاع می‌کند که هم از حصارهای جزم‌اندیشانه



راست‌کیشی آزاد است و هم از محدودیت‌های علم جدید. او در ضمن توضیح این محدودیت‌ها به این نکته مهم نیز اشاره می‌کند که اندیشه اسلامی هنوز با استفاده از این ابزارها و پژوهش‌ها فاصله زیادی دارد.

